

یک روش علمی هیچ‌گاه نمی‌میرد در پاسخ به یادداشت منتشرشده «گریماس یک روش مرده»

حمیدرضا شعیری

استاد آموزش زبان فرانسه دانشگاه تربیت مدرس

در پاسخ به گزارش و یادداشتی باعنوان «گریماس یک روش مرده» که در قسمت نقد مقالات در مجله علمی - پژوهشی *نقد ادبی* شماره ۳۴ تابستان ۹۵ منتشر شده است، درصدد برآمدم تا کوتاه، مطلبی را به سطر آورم. باید بگویم که این یادداشت و گزارش منتشرشده، خود به نقد نیاز دارد و همین عامل مرا واداشت تا کمی سکوت بشکنم. دانشجوی عزیز، آقای محسن شریفی صحی، مطلب خودشان را باعنوان جنجالی «گریماس یک روش مرده» آغاز کرده‌اند که واژه مرده هم در عنوان اصلی و هم در آغاز متن تکرار شده است. اولین سؤالی که به ذهن بنده خطور کرد، این بود که مگر روش علمی می‌میرد؟ اما وقتی اصل یادداشت و گزارش را خواندم متوجه شدم که عنوان هیچ ارتباطی با متن ندارد؛ زیرا در متن اصلی بحث استفاده تکراری و گاهی نادرست و همچنین سرقت نظری مطرح شده است؛ بنابر این دریافتم که عنوان فقط کاربرد جنجالی دارد. اما پرسش مهم‌تر این است که این دوست عزیز تا چه اندازه گرمس را می‌شناسد؟ آیا مقاله، اثر یا کتابی از گرمس را به زبان اصلی خوانده است؟ آیا زبان فرانسه را می‌شناسد؟ اگر پاسخ به این سؤالات منفی باشد، چگونه و با اتکا به کدام حکم می‌توان روش گرمس را مرده پنداشت؟ آیا صدور چنین حکم یک‌طرفه و

قطعی، خود نوعی استبداد رأی و بی‌حرمتی به یک‌عمر تلاش علمی دانشمندی که ما چیزی از او نمی‌شناسیم نیست؟ البته این نوع پرسش‌ها برای همه مقالاتی که از الگوی گرمس استفاده می‌کنند، نیز قابل طرح است. استفاده‌کنندگان محترم از الگوی گرمس تا چه اندازه و تا کجا با نظریه‌های گرمس آشنا هستند؟

آیا جناب آقای شریفی صحتی می‌دانند که گرمس فقط محدود به الگوی کنشگران که آن‌هم ناقص در ایران استفاده شده، نیست؟ آیا ایشان می‌دانند که از گرمس یک تا گرمس سه فاصله زیادی وجود دارد و تحول در روش و نظریه او با معیارهای کاملاً علمی وجود داشته است؟ گرمس یک به‌عنوان معمار بزرگ ساختارگرایی مطرح شد. ما محکم‌ترین و روشمندترین الگوها و دستور زبان روایی را در گرمس یک سراغ داریم. نظام روایی داستان، روساخت و ژرف‌ساخت گفتمانی، الگوی کنشگران، مربع معنا، مربع واقعیت‌سنجی، زنجیره‌های روایی، نظام نحوی مَدال، نظام نحوی نمودی، نظام انفصالی، نظام اتصالی، پیوستار و گسست معنایی، کارکردهای مکانی و زمانی، از جمله الگوهای مطالعه داستان هستند که این دانشمند ارائه کرده است. این نظام آن‌قدر استحکام دارد که در بین روایت‌شناسان به نظام سخت‌افزاری مطالعه روایت مشهور است.

اما فراموش نکنیم که پس از سی سال کار مستمر و مداوم در حوزه دستور روایی، گرمس دو با همکاری شاگردش، ژاک فونتنی، نظریه نظام عاطفی روایت را در کتاب *نشانه - معناشناسی عواطف* ارائه می‌دهد. در همین اثر، ما از ساختارگرایی سخت به ساختارگرایی نرم انتقال می‌یابیم. حالا الگوی مطالعه عاطفی روایت، نوع دیگری از رابطه را آشکار می‌سازد که در آن، دیگر کنشگران به دنبال تصاحب و یا مالکیت ابژه‌ها یا ارزش‌های مادی نیستند؛ در این نظام نوع رابطه درونی که با دنیا برقرار می‌شود، مهم است. تفکر کنشی جای خود را به واکنش‌های عاطفی می‌دهد که به دلیل تعاملات درونی ما با انسان‌ها و با دنیا شکل می‌گیرد. از بیداری عاطفی تا لرزش در تن و اندام و سپس تفسیر و قضاوت کنشگران اجتماعی در مورد آنچه تلاطم حضور است، به خلق نوعی الگوی مطالعه و تحلیل می‌پردازد که بعدها سرچشمه تولید نظریه‌هایی مانند

نظریه حسی - ادراکی تولید معنا، نظریه تنشی تولید معنا، نظریه پدیداری تولید معنا، نظریه اتیک تولید معنا و نظریه پیوستاری تولید معنا شد. این همان چیزی است که تحول نظریه و روش نامیده می‌شود.

جناب آقای شریفی، نباید استفاده نادرست یا تکراری از یک نظریه موجب قضاوتی نادرست و عجولانه در مورد همان نظریه یا تولیدکننده آن شود. گرمس نمرده است. روش گرمس نیز نمرده است؛ بلکه گرمس علمی را بنیان گذاشته است که امکان تحول و زایش را در خود دارد. استفاده از واژه مرگ برای یک علم و یا روش علمی که بیش از چهل سال دوران طلایی در غرب و نقاط دیگر جهان داشته، از انصاف به دور است. اما گرمس سه. بد نبود قبل از این نام‌گذاری مرگ بر یک روش، حداقل نگاهی به کتاب **نقصان معنا** می‌انداختید تا ببینید که در گرمس سه، ما از نظام ساختاری سخت‌افزاری و دستور زبان روایی به سوی نظام پدیدارشناختی روایت و گفتمان سوق می‌یابیم. در این اثر، گرمس به ما نشان می‌دهد که معنا می‌رسد، و با جنسی رخدادی همچون لحظه - بارقه. دیگر هیچ برنامه‌ای وجود ندارد و معنا جایی اتفاق می‌افتد که پنداری برای رسیدن آن وجود ندارد؛ اما همین معنا چون تابع یک شاید و یک باید است، چیزی جز پوسته‌ای ناقص از معنا نیست. در کتاب **نقصان معنا**، گرمس برای اولین بار ما را با نظام‌های معنایی مواجه می‌کند که دیگر در مدل کنشگران جایی ندارند و وابسته به شرایط گسست و پیوستار هستند. گویا معنا چیزی بین حضور و غیاب و ظاهر شدن و ظاهر نشدن است. درست جایی که قرار است معنا رخ دهد، ناگهان عقب می‌نشیند و به غیاب تن می‌دهد. در این حالت، معنا به سماع معنا یا خلسه معنا تبدیل می‌شود. چرا گرمس این تغییر و عبور از نظام کنشگران به نظامی سیال را ایجاد می‌کند؟ به این دلیل که در کنار قطعیت الگوی کنشگران، ما را با ممکن‌هایی دیگر مواجه کند. پس باید گرمس را کامل شناخت تا دانست که الگوهای مطالعاتی او یک نسخه واحد، یکسان و ثابت نیستند.

پس جناب شریفی، روش گرمس نمرده است. باید روش را درست و در جای خودش استفاده کرد. مقالاتی که شما مورد مقایسه قرار داده‌اید، اگر یک الگو را به‌طور

مشابه استفاده کرده باشند و حتی اگر به نتایج یکسانی هم رسیده باشند، این به هیچ وجه مرگ روش علمی را اثبات نمی‌کند. چنان‌که شما در طول این گزارش هرگز به مطالعه روش گرمس نپرداخته و فقط مقالاتی را مقایسه کرده‌اید که آن هم البته جای بحث دارد.

علاوه بر همه این‌ها، اگر بخواهیم چنین استدلالی را در مورد مقالات و پژوهش‌ها بپذیریم، فقط الگوی گرمس نیست که استفاده از آن موجب بروز و تولید پژوهش‌هایی مکانیکی شده است. باید بسیاری از الگوهای دیگر را نیز در همین دسته قرار دهیم. از جمله این الگوها می‌توان به روش تحلیل گفتمان انتقادی، ریخت‌شناسی پراپ، استعاره‌های مفهومی یا استعاره‌های شناختی، کانون دید، بینامتنیت، نقش‌های زبانی یا کوبیسون، الگوی مطالعاتی هالیدی، استعاره و مجاز، الگوی مطالعاتی پیرس، نشانه سوسوری، معنای صریح و ضمنی رولان بارت، نظریه ژرار ژنت و بسیاری از روش‌های مطالعاتی دیگر اشاره کرد. پرسش بنده این است که شما برای درمان همه پژوهش‌هایی که همچنان مبتنی بر یکی از این روش‌ها انجام می‌شوند، چه راه‌حلی دارید؟ آیا با مرده پنداشتن همه این روش‌ها، مسئله پژوهش ایران در حوزه مطالعات ادبی را حل می‌کنید؟ یا اینکه مرده پنداشتن روش علمی برخورد احساسی ناپخته و خامی است که اتهامی به روش محسوب می‌شود، بی‌آنکه دردی از استفاده از آن را درمان کند؟

جناب شریفی، هر یک از ما مسئول استفاده صحیح از روش هستیم و اگر آن را درست نمی‌شناسیم، بهتر است از آن استفاده نکنیم؛ چون استفاده ناصحیح و مکانیکی هم به اصل روش آسیب وارد می‌کند و هم پیکره مورد مطالعه را زخمی می‌کند. گله‌ای هم از مجله محترم *نقد ادبی* دارم. در بعضی موارد بسیار دردمند است که انتخاب واژه‌ای اتهامی تند و زننده محسوب شود و مجله محترم هم آن واژه را به همان شکل منعکس کند. داوری‌های مقالات و یادداشت‌ها برای این است که مسائل تعدیل شوند و از قضاوتی ناصحیح جلوگیری شود. واژه «مرده» نمی‌توانست مناسب ارزیابی پنجاه سال تلاش برای بنیان‌گذار یک علم باشد.

در پایان جهت مطالعه مباحث مربوط به روش گرمس و نتایج و آثاری که در پی داشته است، توجه جناب شریفی را به دو مرجع زیر جلب می‌کنم:

شعیری، حمیدرضا (۱۳۹۵). *نشانه - معناشناسی ادبیات. نظریه و روش تحلیل گفتمان ادبی*. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

گرمس، آلزیرداس ژولین (۱۳۸۹). *نقصان معنا*. ترجمه حمیدرضا شعیری. تهران: علم. (از مجموعه نشانه‌شناسی و زبان‌شناسی زیر نظر فرزاد سجودی).